

## غزلیات و مقطعات و ابیاتِ بازیافته کمال خجندی \*

کمال خجندی<sup>۱</sup> از شعرای بزرگ زبان و ادبیات فارسی می‌باشد و تذکره‌نویسان هند از وی تمجید و توصیف بسیاری نموده‌اند. مؤلفین: تذکره حسینی، منتخب اللطایف، مرآة الخیال، نتایج الافکار، عرفات العاشقین، مجمع النفایس، مخزن الغرائب و خلاصة الافکار وی را «سالک مسالک حق پسندی»<sup>۲</sup>، «مرجع خاص و عام و از عرفای کرام»<sup>۳</sup>، «مقبول ابرار و سرآمد روزگار و مرجع خاص و عام و سرخیل اکابر ایام»<sup>۴</sup>، «بزم‌آرای عزت و ارجمندی... از صوفیه کرام... و اکابر مشایخ عظام»<sup>۵</sup>، «زبدة الانام»، عمدة الکرام، گوهر معدن بزرگی و هنرمندی... بغایت عالی قدر والی صدر... در درج جلادت، اختر برج سعادت»<sup>۶</sup>، «اهل حال و صاحب کمال»<sup>۷</sup>، «زبدة الاتقیاء و قدوة الاولیاء... سرخیل مشایخ و

---

\* استاد عابدی این مقاله را در اوایل جولای ۱۹۹۴ م انجام رسانید.

۱. کمال‌الدین خجندی، متوفی: ۷۹۲/هـ ۱۳۹۰ م یا ۸۰۳/هـ ۱۴۰۱ م.
۲. حسینی سنهلی مرادآبادی، میر حسین دوست: تذکره حسینی (تألیف: ۱۱۶۳/هـ ۱۷۵۰ م)، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۲۹۲/هـ ۱۸۷۵ م، ص ۲۷۹.
۳. ایمان فرخ‌آبادی، رحم علی خان (م: ۱۲۲۶ هـ): منتخب اللطایف، انتشارات تابان، تهران، ۱۳۴۹ هـ ش، ص ۳۳۵.
۴. لودی هروی، امیر شیر علی خان بن علی امجد خان لودی: مرآة الخیال (تألیف: ۱۱۰۲ هـ)، مطبع مظفری، بمبئی، ۱۳۲۴ هـ ص ۵۵.
۵. قدرت گویاموی، محمد قدرت الله (م: ۱۲۸۰ هـ): نتایج الافکار (تألیف: ۱۲۵۸/هـ ۱۸۴۲ م)، نامش اردشیر بنشاهی، چاپخانه سلطانی، بمبئی، ۱۳۳۶ هـ ص ۵۹۳.
۶. تقی اوحدی اصفهانی، میر تقی‌الدین محمد: عرفات العاشقین و عرصات العارفین (خطی)، شماره ۲۲۹، کتابخانه خدابخش، پتنا.
۷. آرزو گویاری، سراج‌الدین علی خان: مجمع النفایس (خطی)، شماره ۲۳۷، کتابخانه خدابخش، پتنا.

اکابر صاحب ارشاد زمان خود<sup>۱</sup>، «از اکابر اولیا و معاریف بلغا»<sup>۲</sup> گفته‌اند.  
 ابو عبدالله محمد فاضل ترمذی اکبرآبادی در «تاریخ رحلت افصح الفصحا کمال  
 خجندی علیه‌الرحمه» این طور می‌سراید:

آن خجندی که نام اوست «کمال» به کمال سخن بداشت «کمال»  
 بود در گلشن سخن گویا به فصاحت چو بلبل گویا  
 سال شنقار آن فصیح عجم زد خرد «عندلیب خلد»<sup>۳</sup> رقم  
 قبر پرنور اوست در تبریز رحمت‌آمیز و فیض حق‌انگیز<sup>۴</sup>  
 واله داغستانی در بیاض<sup>۵</sup> خود ایاتی از شعرای بی‌شمار فارسی انتخاب کرده و  
 از کمال خجندی هم اشعار ذیل را نقل نموده است:

یار گفت از غیر ما پوشان نظر، گفتم بچشم  
 وانگهان دزدیده در ما می نگر، گفتم بچشم  
 گفت اگر گردی شبی از روی چون ماهم جدا  
 تا سحرگاهان ستاره می‌شمر، گفتم بچشم

\*

هر کجا باشد نشان چشم او آنجا بچشم خاک برداریم چندان که آب آید برون  
 خرقه‌های صوفیان در دور چشم مست تو سالها باید که از رهن شراب آید برون  
 با همه تقوی و زهد ار بشنود نامت «کمال» از درون صومعه مست و خراب آید برون  
 مولانا ابوالکلام آزاد<sup>۶</sup> در تذکره خود از این بیت کمال خجندی استفاده نموده است:

۱. هاشمی سندیلوی، شیخ احمد علی خان: مخزن‌الغریب (خطی)، شماره ۴-۷۱۳، کتابخانه خدابخش، پتنا.
۲. ابوطالب تبریزی اصفهانی، میرزا ابوطالب خان بن حاجی محمد بیگ خان: خلاصه‌الافکار (خطی)، شماره ۲۱۹، کتابخانه خدابخش، پتنا.
۳. عندلیب خلد = ۸۰۰.
۴. مخبرالواصلین، یعنی تاریخ‌های وفات آنحضرت و خلفای راشدین و ائمه معصومین و اولیای مقررین... مؤلفه ابو عبدالله محمد فاضل بن سید حسن حسینی ترمذی اکبرآبادی... در عهد شاهجهان پادشاه، کتابخانه نذیری، دهلی.
۵. نسخه خطی، ایوان غالب، دهلی‌نو.
۶. ۱۹۵۸-۱۸۸۸ م.

چشم اگر این است و ابرو این و ناز و عشوه این

الوداع ای زهد و تقوی، الفراق ای عقل و دین<sup>۱</sup>

یکی از منابع ناشناخته که تا امروز در گمنامی مانده است، «انیس الشعرا»<sup>۲</sup> می‌باشد که گویا نسخه خطی منحصر به فرد آن در کتابخانه سلطان‌المدارس، لکهنو مضبوط است. کاتب این نسخه خطی در خاتمه می‌نویسد:

”تمام شد... انیس الشعرا تصنیف مولانا عبدالکریم بن قاضی راجن، ساکن قصبه همیرپور، من مضافات سرکار کالپی، بخط... کریم بخش، متوطن اوده... سوم شهر ذی‌قعدة... ۱۲۳۰... در فیض‌آباد، در محله احاطه خسرو بیگ“.

مؤلف در تألیف نامبرده لغات گوناگونی را آورده و از ابیات شعرای بزرگ مثل کمال خجندی استشهد نموده است. مثلاً برای تشریح درّ عدن و کوه هیوغل ابیات زیر کمال خجندی را آورده است:

ای دل حدیث دوست به است از در عدن

این نکته گوش کن که ز درّ عدن خوش است

\*

این دانه حقیر دریاب این لعل به کوه هیوغل نیست

دیوان کمال خجندی در ایران و شوروی سه بار به چاپ رسیده و انتشار یافته است.<sup>۳</sup>

با وجود این چاپ‌ها، غزلیات و ابیات بی‌شمار «کمال» از نظر دانشمندان مخفی مانده است. نسخه‌های بی‌شمار خطی «دیوان کمال خجندی» در کتابخانه‌ها و موزه‌های هند نگهداری می‌شود و دلالت می‌کند که کلام این شاعر بزرگ چقدر مورد علاقه مردم هند می‌بوده است.

۱. تذکره ابوالکلام آزاد، ساهتیه اکادمی، دهلی‌نو، ص ۳۱۴.

۲. شماره ۳۶، کتابخانه آغا ابوصاحب، سلطان‌المدارس و جامعه سلطانیه، لکهنو.

۳. الف: دیوان «کمال» خجندی، به تصحیح عزیز دولت‌آبادی چاپخانه شفق، تبریز.

ب: ناؤکا، مسکو، ۱۹۷۵ م، (تهیه ک. شیدفر).

ج: نشریات عرفان، دوشنبه، ۱۹۸۶ م، (متن انتقادی شریف حسین‌زاده و سعدالله اسدالله‌یف).

نشانه‌های اختصاری نسخه‌های خطی این شاعر و عارف بزرگ و بیاضی که در تهیه این مقاله مورد مطالعه بوده، در ذیل داده می‌شود:

حی = نسخه حیدرآباد<sup>۱</sup>.

پت = نسخه پتیالا<sup>۲</sup>.

غا = نسخه غالب انستیتوت، دهلی نو<sup>۳</sup>.

بم = نسخه دانشگاه بمبئی<sup>۴</sup>.

نی = نسخه موزه ملی، دهلی نو<sup>۵</sup>.

کل = نسخه کلکته<sup>۶</sup>.

شی = انتخاب کمال خجندی<sup>۷</sup>.

خد = نسخه خدابخش<sup>۸</sup>.

بخ = نسخه دیگر خدابخش<sup>۹</sup>.

سا = نسخه موزه سالار جنگ<sup>۱۰</sup>.

عل = نسخه دانشگاه اسلامی علیگره<sup>۱۱</sup>.

مج = مجموعه لطایف و سفینه ظرایف (سیف جام هروی)<sup>۱۲</sup>.

علاوه بر نسخه‌های نامبرده، نسخه‌های خطی «دیوان کمال خجندی» در کتابخانه‌های دانشگاه اسلامی علیگره<sup>۱۳</sup>، دفتر اسناد اترپرادش<sup>۱۴</sup>، کتابخانه دولتی رضا رامپور<sup>۱۵</sup>

۱. شماره ۱۳۷۶، کتابخانه و انستیتوی مطالعات دولتی آندراپرادش (کتابخانه آصفیه قبلی)، حیدرآباد.
۲. شماره ۱۵۳۵، کتابخانه مرکزی عمومی، پتیالا (پنجاب).
۳. شماره ۲۹۷۹.
۴. شماره ۳۲، جلد ۲۲.
۵. شماره ۵۵۰۷۳/۱۹۸۹.
۶. شماره ۵۹۶، کتابخانه انجمن آسیایی، کلکته.
۷. شماره ۵۹۷، همان کتابخانه.
۸. شماره ۴۷۱/۱۶۳.
۹. شماره ۴۷۲/۱۶۴.
۱۰. شماره ۹۳۱، ادب، نظم.
۱۱. شماره ف ۴۷/۲۲، ذخیره حبیب گنج.
۱۲. نسخه خطی، موزه بریتانیا و دانشگاه کابل.
۱۳. بکس نمبر ۲<sup>۶</sup>/<sub>۱</sub>، بکس نمبر ۲<sup>۶</sup>/<sub>۲</sub> (ذخیره منیر عالم)، شماره ۷۹۱/۵۵۱۱/۳۷ (ذخیره سبحان الله).
۱۴. شماره ۱۷۱۸.
۱۵. دو نسخه (کتابت: ۹۷۸ ه و ۱۰۰۷ ه).

(اتراپرادش)، مولانا ابوالکلام انستیتوی عربی و فارسی راجستان، تونک<sup>۱</sup>، کتابخانه راجا محمودآباد، لکهنو<sup>۲</sup> (اتراپرادش)، کتابخانه نسخه‌های خطی بخش تحقیق و اشاعت کشمیر، سرینگر<sup>۳</sup> (جامو و کشمیر)، موزه سالار جنگ<sup>۴</sup> و کتابخانه‌های دیگر مضبوط است.

اینجانب به‌گوشه و کنار هند رفته نسخه‌های گوناگون «دیوان کمال خجندی» را مورد مطالعه و بررسی قرار داده است و غزلیات و مقطعات ذیل را پیدا کرده که هنوز انتشار نیافته و در نسخه‌های چاپی منتشر نشده است:

### غزلیات

آنکه رخ چون مه و ابرو چو هلالست او را	از بنفشه خط و از غالیه خالست او را
می‌خورد خون دل من بشکر خنده لبش	خون من گرچه حرامست حالست او را
تم از غصه چو نونست و دل از درد چو جیم	زانکه قامت چو الف، زلف چو دالست او را
ماه نو را هوس شکل خم ابروی اوست	روشن است این بر مردم که خیالست او را
هرچه بینی تو زوالیست و در دل من	مهرش آن نیست که یک ذره زوالست او را
ای که می‌پرسی از احوال دل از دست هم	حالیا رفت ندانم که چه حالست او را

بزبان تا که حدیث لبش آورد «کمال»

سخن از غایت لطف آب زلالست او را<sup>۵</sup>

\*

بس درد دلی لذت درمان نتوان یافت	تا جان ندهی صحبت جانان نتوان یافت
هر دل نبود جای غم عشق تو کان غم	گنجیست که جز بر دل ویران نتوان یافت
در دامن خاری به‌نشینیم چو گل نیست	با درد بسازیم چو درمان نتوان یافت
تا چشم تو جادو بود و زلف تو کافر	در روی زمین هیچ مسلمان نتوان یافت

۱. شماره ۱۹۰۱/۸۸.

۲. شماره ۲۷۶ و ۲۷۷.

۳. شماره ۹۰۷.

۴. شماره ۱۵۱۱، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶.

۵. بم.

جان پروری کز لب دل جوی تو دیدم      انصاف که در چشمه حیوان نتوان یافت  
 در سایه زلف تو که شد مجمع دلها      غیر از دل من هیچ پریشان نتوان یافت  
 برخیز «کمال» آی که در کعبه مقصود  
 بی آنکه کنی قطع بیابان نتوان یافت<sup>۱</sup>

\*

شادی نداشت هر که غم دلبری نداشت      در سر هوای مهر جفاگستری نداشت  
 در حیرتم ز آدمی بی که بعمر خویش      سودای عشق [هیچ] پری بیکری نداشت  
 اما سری ز وصل برآورد گیسویت      در پا از آن فتاد که با ما سری نداشت  
 در باغ جان بدست ارادت بخون دل      کشتیم تخم دوستی اما بری نداشت  
 چون باد رفت کشتی عمرم بآب چشم      گرچه ثقیل بود ولی لنگری نداشت  
 دل در سواد زلف تو گم کرد راه عقل      شب بود او غریب مگر رهبری نداشت

از هر طرف «کمال» بسوی تو کرد رو

زیرا که چشم مرحمت از دیگری نداشت<sup>۲</sup>

\*

روزی که بمن ناز و عتابت بحساب است      آن روز مرا روز حسابست و کتاب است<sup>۳</sup>  
 گفتم پس قرنی ز جفایت بکشم دست      فریاد من از دست تو باز این چه شتاب است  
 گرد لب و رخسار تو جان بر سر آتش      از ذوق نمک رقص کنان همچو کباب است  
 خواهند شدن صید تو از ماه ز ماهی      کز عارض و زلف تو بسی شست در آب است  
 من پند تو چون بشنوم ای شیخ که چون عود      گوشم به سوی مطرب و گوشه به رباب است  
 در مجلس وعظم به قدح بیش کشد دل      روزی که هوا سرد بود روز شراب است

از غمزه میندیش «کمال» و مکش آن زلف

گو مرغ ببر دام که صیاد به خواب است<sup>۴</sup>

\*

۱. نی.

۲. نی، خد.

۳. کل: عذابست.

۴. حی، کل، پت، خد، عل.

از کوی دوست دوش نسیمی به من رسید  
 جانم فدای باد، که از یک نسیم او  
 کز لطف او رمیده روانم به تن رسید  
 صد روح راحتتم بدل ممتحن رسید  
 سهیلست چون سهیل دگر تا یمن رسید  
 ناگه امید از هب عین‌الحزن رسید  
 گویی چه کرده‌ام ز نکویی که در عوض  
 کانچ از خدای خواسته بودم بمن رسید  
 دم در کشیده بود «کمال» از سخن کنون  
 در سخن گشاد که وقت سخن رسید<sup>۱</sup>

\*

ای خوش آن دم کز تو بویی با دل افکاران رسد  
 از ضیافت خانه درد تو دل محروم نیست  
 نکهت وصل مسیحا سوی بیماران رسد  
 هر نصیبی زان سرخوآن با جگرخواران رسد  
 کار دولت این نبینی سعی ما کز بارگاه  
 چون [تو] مطلوبی بسر وقت طلبگاران رسد  
 پیش رویت دیده را از گریه می‌دارم نگاه  
 زحمتی از گل نمی‌خواهم که از باران رسد  
 روی گل نادیده نرگس یافت بلبل صد وصال  
 خفته نابینان بود دولت به بیداران رسد  
 ما و جور دشمنان بردن که دارد لذتی  
 هرچه بهر دوست بر جان دل افکاران رسد  
 دل... از سگ کویش نرنجاند «کمال»  
 یار منت دار باید هرچه از یاران رسد<sup>۲</sup>

\*

جمع باش ای دل که این وقت پریشان بگذرد  
 چشم یعقوب از نسیم پیرهن بینا شود  
 گرچه مشکل می‌نماید لیک آسان بگذرد  
 وز سر یوسف بالای چاه و زندان بگذرد  
 هیچ جائی را ثباتی نیست بد مهری مکن  
 چونکه وصل تو درآید روز هجران بگذرد  
 شاخ امیدت شود سرسبز روی عیش سرخ  
 باز در جوی مرادت آب حیوان بگذرد  
 در غم و شادی بیاید ساختن با روزگار  
 زانکه از دور زمان هم این و هم آن بگذرد  
 تازه گردد باغ عیشت از نسیم اعتدال  
 بوی جان بخش بهار اندر زمستان بگذرد  
 ای «کمال» از غربت و حرمان مشوغمگین که زود  
 محنت غربت نماند دل ز حرمان بگذرد<sup>۳</sup>

\*

۱. نی.

۲. نی، بم، نما.

۳. نی، حی.

بیزارم از آن دل که در او درد نباشد  
 یاران مرا در دهن سوخته دل نیست  
 هر کس که بترسد ز بلا مرد نباشد  
 گر هست غباری ز دلت پاک فروشوی  
 دشمن به از آن دوست که همدرد نباشد  
 از درد بنالیم چو درمان نتوان یافت  
 آینه همان به که در او گرد نباشد  
 چون شمع هر آن کس نشود سوخته هجر  
 بی دیده گریبان و رخ زرد نباشد  
 قدر می و معشوق و خرابات که داند؟  
 آن کس که چو من میکده پرورد نباشد

دل گرمی مستان ز غزل‌های «کمال» است

آری نفس سوختگان سرد نباشد<sup>۱</sup>

\*

خال و لبش از روز ازل هم‌نفسانند  
 گرد لب او بی سببی نیست بسی خال  
 غافل ز نفس‌های چنین هیچ کسانند  
 پرواز گه کوی تو دارند تمنا  
 آنجا شگری هست که چندین مگسانند  
 هر زاهد خشکی چه سزاوار بهشت است  
 زان روز که مرغ دل و جان هم‌نفسانند  
 شایسته آتش شمر آنها که خسانند  
 ترسم که کف پای تو را چشم رسانند  
 مگذار که روبند رخت خلق بمزگان  
 از بندگی سرو قدت غنچه دهانان  
 چون سوسن آزاد همه رطب لسانند

بگذشت بصد وهم «کمال» از سر آن کوی

کز زلف و دو چشم تو شب است و عسانند<sup>۲</sup>

\*

دلبرا چشم خوشت آفت مستان آمد  
 پرتوی ز آینه روی جهان آرایت  
 تشنه لعل تو سرچشمه حیوان آمد  
 شمه‌ای از سرگیسوی عبیر افشانت  
 مطلع صبح لطافت مه تابان آمد  
 تا رسید از سر کوی تو نسیمی به بهشت  
 نافه آهوی چین دسته ریحان آمد  
 سال‌ها پیش وصلت نتوانم گفتن  
 بنده را خاک درت روضه رضوان آمد  
 دل بامید سراپرده وصلت هیهات  
 آنچه بر جان من از آفت هجران آمد  
 ای که دل می‌طلبی در شکن زلفش جوی  
 رفت چندان که ره عمر پایان آمد  
 زانکه او مجمع دل‌های پریشان آمد

۱. مج.

۲. خد، پت، غا.



هر که را در دو جهان آرزوی روی تو نیست حیوانی‌ست که در صورت انسان آمد  
 که رساند به «کمال» از سر آن کوی نشان  
 پای امید چو اندر ره نقصان آمد<sup>۱</sup>

\*

بهار آمد خبر با می‌فرستید سلام گل بیاد از نی فرستید  
 درود عید یک یک گوش دارید به‌گوش نی درود ار وی فرستید  
 اگر دست از ادا کوتاه کند چنگ به‌ناخن‌های چنگی نی فرستید  
 نسیم زلف جان پیوند لیلی به‌مجنون جدا از می فرستید  
 زمین بوس کمان ابروی دوش ز صید بنده پی در پی فرستید  
 سر و زر می‌خرند آنجا نه زاری دعای عاجزان تا کی فرستید

«کمال» از فقر چون بنشست بر خاک

گلیم او به‌ره‌ن می‌فرستید<sup>۲</sup>

\*

جانا بنظر قد تو سرو چمن آمد شمع رخت آرایش نثر چمن آمد  
 پیرایه یاقوت لب ت درج..... مشاطه گلبرگ رخت یاسمن آمد  
 بشکست دل پسته خندان خجالت هر بار که تنگ شکرت در سخن آمد  
 کوتاه نظرست آنکه ترا سرو سهی گفت کس سرو ندیدست که در پیرهن آمد  
 یک بوسه از آن لعل شکر بار بمن ده در پسته تنگ تو چو شکر بمن آمد

بر خوان سخن طبع «کمال» ست شکر ریز

تا وصف لب لعل تو آش در دهن آمد<sup>۳</sup>

\*

مریض عشق بتان را سر طیب نباشد به‌اتفاق طیبی به از حبیب نباشد  
 امید هست که باز از درم چو بخت درآید اگر چنانکه بد آموزی رقیب نباشد  
 ز ناله‌های حزینم بترس، روی مپوشان که این معامله گل را به‌عندلیب نباشد

۱. خد، پت.

۲. خد، پت.

۳. خد.

تو در زمانه چو شاهی بلطف و بنده‌نوازی      گر التفات غریبان کنی غریب نباشد  
 نسیم باد صبا را بگاه عطر فسونی      به حلقه‌های سر گیسوی تو طیب نباشد  
 مکن ملامتم ای پارسا که دلشدگان را      سرمجادله ناصح ادیب نباشد  
 بخوردن غم دل غم مخور «کمال» که کس را  
 ز خوان دولت خوبان جز این نصیب نباشد<sup>۱</sup>

\*

اگرچه دور بود از تو مه بصد فرسنگ      دهان تو بشکر نسبت<sup>۲</sup> است تنگاتنگ  
 میوش رخ که غلو کرد خط زنگاری      چو دور شد ز نظرها بگیرد آینه زنگ  
 ز اشک جمله تنم سرخ ساخت مردم چشم      چنانکه رنگ رزان را بدل خوش آید رنگ  
 به‌راه عشق اگر پای بشکند صوفی      ز گشت کوی بتان تا سرت بجاست بلنگ  
 چو این غزل سروپایش دقیق و شیرین‌ست  
 سزد که نغمه‌سرایان بدان کنند آهنگ<sup>۳</sup>

\*

دو بوسم که گفתי اگر گویم آن کو      مرا آن زبان کو ترا آن دهان کو  
 کمر گفته بودی که بندم بخدمت      کمر خود به‌بندی نگویی میان کو  
 دلت دود گفתי بر آتش نشانم      نشانی ولیکن ازین دل نشان کو  
 فشانندی سرزلفت و ریخت جان‌ها      برین در چو من عاشق جانفشان کو  
 تو چاک‌گریبان من گر بدوزی      باندازه چاک‌ها ریسمان کو  
 «کمال» از تو دلبر، دل و عقل جوید  
 کسی این چه داند کجا رفت و آن کو<sup>۴</sup>

\*

ای گل روی ترا چو من بهر سو بلیلی      از تو دارد این مثل شهرت که شهری و گلی  
 می‌کند در دور رویت دل ز هر وقتی خروش      وقت گل هرگز نباشد بلیلی بی‌غلغلی

۱. عل.

۲. انیس الشعرا: بست.

۳. شی.

۴. بم.

زلف تو بر رخ ز تشویشت ز آه سرد ما  
 فتنه‌ها دارند در سر عنبرین مویان شوخ  
 هم‌چو بر برگ گل از باد سحرگه سنبلی  
 زانکه در زیر کله دارند هر یک کاکلی  
 مطربا فرمان من بر یک دو صوفی کن روان  
 چون ز حلق شیشه از هر سو برآید قلقلی  
 گو کله بر آسمان افکن ز شادی لاله‌وار  
 هر که می‌گیرد بیاد گلرخی جام ملی  
 جز سر کویت اقامت را نمی‌شاید «کمال»  
 زانکه عالم بر سر آبست و نامحکم پلی<sup>۱</sup>

\*

چه موجبست که هیچ التفات ما نکنی  
 بدشمنان مخالف بسر بری باری  
 ترخمی به‌غریبان بی‌نوا نکنی  
 به‌دوستان وفادار جز جفا نکنی  
 چو کام ما ندهی زان دهان بگو باری  
 چو این مضایقه با دیگران چرا نکنی  
 بوعده چند دهی انتظار وصل مرا  
 چو حاجت دل بی‌چاره‌ای روا نکنی  
 حیات جان منست آنکه بر نشانه دل  
 به‌نوک غمزه ناوک او خطا نکنی  
 «کمال» دل شده بیگانه‌ای ز خویش هنوز  
 توهم چنانش به‌وصل خود آشنا نکنی<sup>۲</sup>

\*

ورای آن، چه سعادت بود که ناگاهی  
 چراغ صبحدم دلفروز عالم را  
 به‌حال بی‌سروپایی نظر کند شاهی  
 چه کم شود که شود رهنمای گمراهی  
 نسیم را چه زیان گر ز راه هم‌نفسی  
 کند عنایت دلخسته‌ای سحرگاهی  
 نه از سر غرضی نی ز راه اکراهی  
 بجان و دل شده‌ام پای‌بند بندگیت  
 چگونه دست توان داشت از چنین سروی؟  
 چگونه روی توان تافت از چنین ماهی؟  
 چگونه دست توان داشت از چنین سروی؟  
 چگونه روی توان تافت از چنین ماهی؟  
 هلال ابروی او را ز حسن موئی کم  
 نگردد ار نگردد سوی مهر ما گاهی  
 «کمال» عزّ و قبول تو از سعادت یافت  
 که یافت از همه اقران خود چنین ماهی<sup>۳</sup>

\*

۱. بم.  
 ۲. حی.  
 ۳. حی.

اگر ز محنت دنیا خلاص می‌طلبی      بنوش باده صافی ز شیشه حلی  
چنان به آب عنب تشنه گشته صورت او      برون نمی‌رودم از حدیقه عنبی  
اگر ز سایه خمخانه بر درت باشد      ز روزگار بینی هزار بوالعجبی  
ترا چو صحبت امن و کفایتی باشد      به عیش کوش و بعشرت دگر چه می‌طلبی  
شراب نوش به فصل بهار و فارغ باش      فلا یلیق زمان الشباب بالکربی  
«کمال» را چو مداوا بپاده فرمایند  
رواست گر بخورد می به حکم شرع نبی<sup>۱</sup>

\*

کدام سر که ندارد دماغ سودایی      کدام دل که بود خالی از تمنایی  
کجاست پای... کدام دست و دلی      که نیست بسته<sup>۲</sup> زنجیر زلف زیبایی  
مکن ملامتم از مدعی در این دعوی<sup>۱</sup>      که هست در سر هر کس بقدر سودایی  
چو صبح اگر نفسی می‌زنم ز بهر مهی‌ست      بود هر آینه‌ای دم زدن هم از جای<sup>۳</sup>  
بیا و سرو قد خویش عرضه کن بر ما      که همچو سرو قدت نیست مجلس آرای  
حدیث سرو چمن با قدت نیاید راست      که پیش تو نتوان گفت نشیب و بالایی  
چنان ربوده حسن تو شد وجود «کمال»  
که هیچ‌گونه ندارد بخویش پروایی<sup>۴</sup>

## مقطعات

باغ اگرم نیست هست باغ معانی بسی      نخل مرا برگ و شاخ جز ورق و کلک نیست  
خانه ملک مرا نیست بجز بیت شعر      ملک دگر قافیه است قافیه ملک نیست<sup>۵</sup>

\*

۱. حی.

۲. حی: بسته ز.

۳. نی: جاهی.

۴. در نسخه‌های حی و نی دو شعر اخیر، جداگانه به صورت قطعه‌ای کتابت شده است، در صورتی که باید این هر دو جزو این غزل باشد. به علاوه در نسخه‌های نی و حی بعد از شعر پنجم، شعر ششم و هفتم این‌طور آورده شده است که اشتباه است:

گذر از سر کین عشاق کینها      گناهی ندارند جز بی‌گناهی  
مکن از دعای کمال اجتنابی      کاترهاست در ناله سحرگاهی

۵. حی.

چو دور افتاده‌اند از سبزه و آب      بصحرای عدم رفتند چون باد  
 چو آهو بر کمان کردی اجل صید      بقای آهوان چشم تو یاد<sup>۱</sup>  
 گذشته از این، بعضی غزلیات «کمال» خجندی که در زیر آورده می‌شود، فاقد ابیات  
 زیر است که در نسخه‌های خطی دیوان وی در هند پیدا شده است. برای ترتیب ابیات  
 در این غزل‌ها به شعر قبلی هم اشاره می‌شود:

کردند صید آن زلف و رخ دل‌های بی‌آرام      گفتمی دهیمت ... ..  
 گه‌گه که لب از چاشنی با هر دعا گوئی دهی      از بهر من داری نگه در زیر لب دشنام را<sup>۲</sup>  
 \*

بی‌غمت شاد مباد این دل غم‌پرور ما      دل ما گم شده ... ..  
 عذر صاحب نظرانش شود آن دم روشن      که به‌بندد مه روی تو ملامتگر ما<sup>۳</sup>  
 \*

مرا با زلف او گر دسترس نیست      اگر دانم ... ..  
 چمن بی‌روی گل بر عندلیبان      به‌دلگیری کم از قید قفس نیست<sup>۴</sup>  
 \*

این چنین مشک در همه چین نیست      رای بالین ... ..  
 میوه‌ای کز خجند می‌آرند      این چنین آبدار [و] شیرین نیست<sup>۵</sup>  
 \*

آبی کجاست کاتش عشقم جگر بسوخت      گفتم که سوز ... ..  
 دوشم بگوشه‌ای نظرم کرده‌ای عزیز      نازک دل ضعیف تو بر ما مگر بسوخت<sup>۶</sup>  
 \*

تا خیالت را دلم منزلگه است      یک شبی با ما ... ..

---

۱. حی، نی.

۲. عل.

۳. نی.

۴. پت.

۵. نی.

۶. نی، هی.

چاکران را گوش بر قول شه است <sup>۱</sup>	تا چه گویی حاضریم و مستمع
*	
گفتم از لعل.....	یار بر خوان ملاحظت نمک خوبانست
شوق من بر گل رخسار تو صد چندانست <sup>۲</sup>	عشق بلبل بچه اندازه بر گل باشد <sup>۳</sup>
*	
خال گفت از خم زلفش که به مسکینانست <sup>۴</sup>	دل مسکین تو گفتند کجا رفت «کمال»
*	
دی یکی.....	دل بیاد زلف او بر خویش پیچیدن گرفت
لاجرم این جمله خونش در ره دیدن گرفت <sup>۵</sup>	دیده را گفتم بین در روی خوبان خون گریست
*	
دل که چون.....	حلقه بر دل می زند هر دم خیال زلف دوست
این قدر دانم که بهر روی او وجه نکوست	گرچه نیک ار بد بود بی عقل نتوانم شناخت
کاولین چیزی که رفت اندر سری سودای اوست <sup>۶</sup>	بی لبش گر شد لبالب ساغر از اشکم رواست
*	
بگدایان نظری.....	گر مرا سر رود اندر ره عشقش غم نیست
بی تماشای گلستان رخت خرّم نیست <sup>۷</sup>	باغ فردوس که غیرتگه اهل نظر است
*	
خاک پاش.....	حسن بس یار مرا مهر و وفا گر نیست نیست
آن دهان پیدا میان هم در قبا گر نیست نیست <sup>۸</sup>	این حدیث چون شکر ما را پسند است و مگر
*	
ز طلیسان سیه.....	اگر تو فخر نداری بدلق گرد آلود

۱. حی، نی.

۲. عل: عندلیب از طرف گل که چه مشتاق بود.

۳. عل، نمی.

۴. نمی.

۵. پت.

۶. مج.

۷. مج.

۸. عل.

چه خشت مسند آزادگان را و چه خاک	* چه سبز خرقة پوشیدگان حق چه کبود <sup>۱</sup>
سال‌ها دل در هوایت بر سر هر کو دويد	... ..
عقل سرگردان درین وادی بسی جولان نمود	راه سودا را نیاید هیچ پایانی پدید
تا صبا نشنید بویت برنخواهد خاستن	از فغان بلبل و گل زحمت گفت و شنید <sup>۲</sup>
بی‌تو مرا زندگی بکار نیاید	... ..
تا تو نیایی چو آرزو به‌کنارم	هیچ مرادیم <sup>۳</sup> در کنار نیاید <sup>۴</sup>
ای آتش سودای توام سوخته چون عود	... ..
گاهی بنوا زلف توام ساخته چون چنگ	گاهی بجفا هجر توام سوخته چون عود <sup>۵</sup>
ناگاه مباد... ..	... ..
جانا تو طبییی و من از هجر تو بیمار	ای وای که وصل تو علاجیم نفرمود <sup>۶</sup>
من ازین خرقة پشمینه که دربردارم	... ..
خرقة زهد مرا زود بیر باده بیار	باده در سر به ازین خرقة که دربردارم
گر به مسجد بروم می‌ندهندم باری	ور به میخانه شوم هیچ نباشد عارم
چون صراحی به هوای لب میگون بتان	می‌زنم قهقهه در مجلس و خون می‌بارم <sup>۷</sup>
چه خسته می‌کنی آخر بغمزه خاطر مردم	... ..
بیای بوس تو زاندم که یافتیم جسارت	لب امید فراهم نمی‌شود [به] <sup>۸</sup> تبسم <sup>۹</sup>

۱. نمی.

۲. پت.

۳. بم: مراد دلم.

۴. عل، بم.

۵. عل: ناگاه مباد... گاهی بنواز

۶. پت، عل.

۷. مع.

۸. نما: در.

۹. نما.

چه خوش بود آن شبی کز در درآمد یار مهر ویم      دلاگر ... ..  
 برای مستی من گو میاور آب می ساقی      که از خاک سرکویش صبا می آورد بویم<sup>۱</sup>  
 \*

من اوصاف حسنت ندانم کماهی      مرا در سرست ... ..  
 تو گر سر بر آری بقصد هلاکم      هنوزت من از جان کنم<sup>۲</sup> ...  
 به علاوه غزل ذیل چاپی:

از من ای اهل نظر علم نظر آموزید  
 در دو نسخه خطی<sup>۳</sup> در ردیف «ت» این چنین داده شده است:  
 از من ای اهل نظر علم نظر آموزیت  
 و قافیه‌های دیگر بر دوزیت افروزیت، می سوزیت، پیروزیت، روزیت و آموزیت  
 می باشند. همین طور غزلیات ذیل چاپی:  
 غمت دارم ترا شادی همین است

و

ای لبت چون شکر و نقل دهان نیز چنان  
 در دو نسخه خطی این طور داده شده است:  
 غمت دارم ترا شادی همین بس

و

ای لبت چون شکر و نقل دهان نیز همان  
 علاوه بر این یک نسخه خطی شامل بیت زیر هم می باشد که در نسخه چاپی دیده  
 نمی شود:  
 گرچه گه حاضر و گه چون دهننت پنهانی      آشکارا همه لطفی و نهان نیز همان<sup>۴</sup>

۱. عل.

۲. نم.

۳. حی، نی.

۴. حی.